

بحران نقد: تصادف نظریه و متن

داوود عمارتی مقدم

دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

در سال‌های اخیر، انبوهی از مقالات نقد ادبی در نشریه‌های پژوهشی کشور منتشر می‌شود که ساختاری دوپاره دارند؛ در بخش اول به معرفی یک نظریه می‌پردازند و در بخش دوم نظریه را بر یک متن ادبی اعمال می‌کنند. برای مثال در پاره نخست نظریه‌هایی چون فرمالیسم، ساختارگرایی، روایت‌شناسی، سخن‌کاوی انتقادی و... معرفی می‌شوند و در پاره دوم متنی اغلب بدون توجه به قابلیت‌ها و تناسب آن با نظریه معرفی شده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حقیقت، آنچه بیش از هر چیز به «بیمارگونی» این روش منجر شده، «تصادف» در گزینش نظریه و متنی است که موضوع مقاله است. نویسنده (منتقد) در مورد یک نظریه مطالعاتی می‌کند و صرف نظر از جایگاه تاریخی، دلایل شکل‌گیری و نسبت آن با نظریه‌های پیشین و پسین، پاره نخست مقاله را به معرفی نظریه اختصاص می‌دهد؛ آن‌گاه متنی را جدا از بافت تاریخی‌اش و بدون عنایت به نسبت آن با متون پیشین و پسین برمی‌گزیند. بدین ترتیب کار منتقد تا حد «اعمال مکانیکی یک نظریه تصادفی بر یک متن تصادفی» تنزل می‌یابد. دریغاً که در این‌گونه مقالات هیچ صدایی از نویسنده نقد به گوش نمی‌رسد و «صدای» منتقد در پشت قاعده‌ها و فرمول‌های از پیش تعیین‌شده آن نظریه خاص خاموش می‌شود.

بسیاری از مقالاتی که با این شیوه نوشته می‌شوند فاقد «ایده یا روشی بدیع» هستند (که مهم‌ترین ویژگی مقاله پژوهشی است). در بخش نتیجه‌گیری نیز خواننده با اظهاراتی - در بهترین حالت - بدیهی روبه‌روست که پرتو تازه‌ای بر متن نمی‌افکند. برای روشن شدن مقصود، یکی از این مقالات را - که یافتن دلیل‌گزینش نظریه و متن در آن دشوار است - بررسی می‌کنیم.

مقاله «استعاره زمان در اشعار فروغ فرخزاد از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی» (فصلنامه نقد ادبی، س ۲، ش ۷) بر آن است تا ادراک زمان را در شعر فروغ بر اساس نظریه استعاره لیکاف و جانسون بررسی کند. مقاله همچون تمامی مقالات دویاره، با بحث مفیدی در مورد دیدگاه‌های شناختی در زبان‌شناسی آغاز می‌شود و با زبانی که رنگ و بوی ترجمه بر آن حاکم است این مسائل را مطرح می‌کند: ۱. بخش عمده‌ای از زبان روزمره استعاری است و استعاره‌های شعری بسط استعاره‌های روزمره‌اند؛ ۲. زمان به‌مثابه یک مفهوم انتزاعی همواره در زبان روزمره بر اساس مکان یا شیء ادراک می‌شود؛ ۳. این مکان یا شیء ثابت است در حالی که ناظر متحرک است، یا متحرک است در حالی که ناظر ثابت است. تا اینجا، مقدمات است و موجه به نظر می‌رسد؛ اما اعمال آن‌ها بر اشعار فروغ دشواری‌هایی را پدید می‌آورد. در چکیده مقاله آمده است: «در این پژوهش ابتدا تلاش شده است استعاره‌های زمان در شعر فروغ فرخزاد مشخص شود. شواهد نشان‌دهنده آن است که این استعاره‌ها به همان صورتی که در گفتار روزمره فارسی‌زبانان وجود دارد، در شعر فروغ نیز یافت می‌شود».

لیکاف و همکارانش این نظر را که «استعاره‌های شعری بسط استعاره‌های روزمره هستند» قبلاً اثبات کرده‌اند. آیا نویسنده بر آن است که برای تأیید نظریه لیکاف شواهدی هم از اشعار فروغ فرخزاد بیاورد؟ ذکر چهل نمونه از چنین استعاره‌هایی در اشعار فروغ در واقع چیزی بیش از کوشش برای بیان صحت دیدگاه لیکاف نمی‌تواند باشد. دست‌کم تا اینجا یافته پژوهشی تازه‌ای در مورد نظریه شناختی استعاره و اشعار فروغ به چشم نمی‌خورد و می‌توان تا اینجا مقاله را دارای ارزش‌های آموزشی و ترویجی دانست.

نویسندگان در بخش دیگری مدعی‌اند که داده‌های گردآوری‌شده از اشعار فروغ به دو مقوله قابل تفکیک است: «در دسته نخست زمان متحرک و ناظر نسبت به آن ثابت است و در دسته دوم زمان ثابت است و ناظر متحرک.» (۱۲۶).

البته در اشعار فروغ مواردی از استعاره‌های زمانی وجود دارند که اگرچه همچنان به‌مثابه شیء یا مکان ادراک می‌شوند، در مورد تحرک یا سکون آن‌ها هیچ قطعیتی وجود ندارد و نمی‌توان تصمیم گرفت که جای آن در کدام یک از مقوله‌های مورد نظر نویسندگان است. متأسفانه نویسندگان این موارد را به‌راحتی نادیده گرفته‌اند و ظاهراً تنها داده‌هایی مورد توجه ایشان قرار گرفته است که فرضیات ازپیش‌تعیین‌شده مقاله را تأیید کند. چند نمونه:

- در یکدیگر تمام لحظه بی‌اعتبار وحدت را / دیوانه‌وار زیسته بودیم (وصل)

- خورشید مرده بود و فردا / در ذهن کودکان / مفهوم گنگ گمشده‌ای داشت (آیه‌های زمینی)

- امروز روز اول دی‌ماه است / من راز فصل‌ها را می‌دانم / و حرف لحظه‌ها را می‌فهمم (ایمان بیاوریم)

تحلیل این نمونه‌ها- که برخی نوآورانه‌اند و برخی بسط استعاره‌های قراردادی روزمره که در مقوله‌های ازپیش‌تعیین‌شده نویسندگان نمی‌گنجند- می‌توانست ابعاد تازه‌ای از واقعیت «زمان» و ادراک شاعرانه فروغ را از آن به خواننده بشناساند. این ایرادها خود ناشی از ایراد اساسی‌تری، یعنی تصادفی بودن متن انتخابی هستند. می‌توان پرسید که چه «ضرورتی» موجب شده تا نویسندگان فروغ را برای این بررسی برگزینند؟ اساساً این پژوهش کدام جنبه نامکشوف اشعار فروغ و یا کدام وجه از نگرش او را به مقوله زمان گشوده است؟ اگر این فرض مسلم را بپذیریم که «ذهن انسان اساساً زمان را بر مبنای مکان یا شیء ادراک می‌کند» و «استعاره‌های شعری بسط استعاره‌های قراردادی روزمره هستند»، چه تفاوتی می‌کند که شعر فروغ بررسی شود یا شاملو یا اخوان یا سهراب؟ هر شاعری برگزیده می‌شد، تفاوتی در اصل قضیه پدید می‌آمد؟ در نتیجه‌گیری مقاله (۱۳۴) آمده است: «فروغ... در اشعار نخستین... به استفاده از استعاره‌های متعارف گرایش داشته... اما به‌ویژه در دو دفتر پایانی... استعاره‌های

قراردادی بسط می‌یابد و یا استعاره‌هایی کاملاً بدیع به چشم می‌خورد! کدام شاعر برجسته از این قاعده مستثناست؟ بدیهی است هر شاعری در مسیر تقلید تا بازیابی سبک شخصی، رفته‌رفته از کلیشه‌ها و ذهنیت قراردادی روزمره فاصله می‌گیرد و این تغییر نگرش در ادراک او از کل هستی، از جمله مقوله «زمان» نمود می‌یابد. دو فرض اصلی این مقاله (ادراک زمان به مثابه مکان و شیء و فاصله‌گیری تدریجی از ذهنیت قراردادی روزمره) در مورد تمام شاعران برجسته مصداق دارد. برای اثبات این ادعا، شواهدی را از چند شاعر دیگر ذکر می‌کنیم. از سهراب سپهری:

- درختی میان دو لحظه می‌بزمرد (زندگی خواب‌ها، مرغ افسانه)
- روز و شب‌ها رفت / من به جا ماندم در این سو... (مرگ رنگ، دیوار)
- نقش‌هایی که کشیدم در روز / شب ز راه آمد و با دود اندود / طرح‌هایی که فکندم در شب / - روز پیدا شد و با پنبه زدود (مرگ رنگ، در قیر شب)
- دنگ... دنگ... / لحظه‌ها می‌گذرد / آنچه بگذشت نمی‌آید باز (مرگ رنگ، دنگ)
- میان دو لحظه پوچ / در آمد و رفتم (آوار آفتاب، شاسوسا)
- فواره می‌جهد / لحظه من پر می‌شود (آوار آفتاب، گردش سایه‌ها)
- دیدار دگر آری / روزن زیبای زمان (شرق اندوه، به زمین)
- روزنی دارد دیوار زمان / که از آن چهره من پیدا است (حجم سبز)
- سفر مرا به در باغ چندسالگی ام برد (مسافر)

از شاملو:

- باشد که آن گذشته شیرین را / بار دگر به سوی تو باز آرم (هوای تازه، بازگشت)
- سال‌ام از سی رفت و غلتک سان دوم / از سرایشی کنون سوی عدم (شعر ناتمام)
- اینک موج سنگین گذر زمان است که در من می‌گذرد (من مرگ را)
- بی‌گاهان / به غربت / به زمانی که خود درنرسیده بود (آیدا در آینه، آغاز)
- ... مرا میراث محنت روزگاران / تنها تسلائی عشقی است / که شاهین ترازو را / به جانب کفه
- فردا خم می‌کند (آیدا: درخت و خنجر و خاطره، شبانه)
- به جستجوی تو / در معبر بادها می‌گیریم / در چارراه فصول (مرثیه‌های خاک، مرثیه)
- زمان را لمس می‌کنم / معلق و بی‌انتها / عریان (ترانه‌های کوچک غربت، در لحظه)
- چه هنگام می‌زیسته‌ام / کدام مجموعه پیوسته روزها و شبان را من؟ (همان، هجرانی)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در شعر سهراب سپهری و شاملو نیز استعارهٔ زمان اساساً بر استعاره‌های قراردادی روزمره مبتنی است و در عین حال در شعرهای متأخر آن‌ها به تدریج، ذهنیت قراردادی روزمره رنگ می‌بازد و استعاره‌های قراردادی بسط می‌یابند یا استعاره‌های بدیع خلق می‌شوند. به یقین می‌توان گفت اگر هر شاعر دیگری هم برگزیده شود، گزاره‌های بخش نتیجه‌گیری مقاله را می‌توان در مورد او نیز - با تغییر نام فروغ - به کار برد. انتخاب تصادفی یک نظریه و انطباق شتاب‌زدهٔ آن بر یک متن آن هم به طور اتفاقی، مقاله‌ای را پدید آورده است که نتیجه‌گیری‌های آن نه تنها جنبهٔ تازه‌ای از مسئلهٔ «زمان» یا نگرش فروغ را به آن نمی‌نمایاند، بلکه آن‌ها را به دلیل بداهت مفرط و کلی بودن می‌توان به هر شاعر دیگری تعمیم داد.

این مقاله اگر غایت پژوهش را در اعمال تصادفی نظریه‌ای بر متنی تصادفی نمی‌دید و از نگاهی تطبیقی و تاریخی برخوردار بود، می‌توانست جنبه‌هایی از ذهنیت استعاری فروغ را باز نماید؛ برای مثال، مقایسهٔ نوآوری‌های فروغ در استعارهٔ زمان با نیما یا شاملو یا اخوان و از این رهگذر، طرح مباحثی در مورد ذهنیت استعاری زنانه و مردانه شاید مقاله را سودمندتر می‌کرد. دیگر اینکه زمان در زبان استعاری شاعران گاه هدف است و گاه وسیله. یعنی در مواردی زمان، هدف است و مکان یا شیء وسیله یا مشبه‌به برای تجسم آن، مثل نمونه‌های ذکر شده؛ گاهی نیز زمان وسیله است و چیز دیگری هدف، مانند «من که/م جز لحظه‌هایی در ابد؟». بررسی نوع شناخت شاعران از زمان، خود جنبه‌های شناختی مهمی از شعرشان را روشن می‌کند.

متأسفانه، این روزها کاستی‌های «روش شناختی» در نقد دانشگاهی مشهود است و روش‌های ناقص، ممکن است به تولید انبوه مقالاتی بینجامد که به هدف نقد ادبی (یعنی کشف فردیت و ابداع و ارزیابی آن) کمک چندانی نمی‌رساند.